

کلام خدا در شعر سهراب سپهری

قرآن بالای سرم

شاه منصور خواجه‌اف

معنوی و باطنی ارزش چندانی نداشت زیرا مقدمه این گونه اشعار اکثراً با وصف معشوق زمینی، جدایی از او، ستایش اشتر و مانند اینها آغاز می‌شد که در بیشتر موارد گوینده از استفاده کلمات و تعبیرات مبتذل و خلاف اخلاقی اجتناب نمی‌ورزید. معلوم است که شعر، روح و جوهر همه هنرها محسوب می‌شود و چنان که شعرشناسان نوشته‌اند شعر حقیقی و واقعی کلامی است که روح القدس بر زبان شاعر جاری می‌سازد چنانکه با «پایمردی قوه قدسی روح القدس می‌توان به گنج‌های تحت العرش راه برد یعنی زیر عرش گنج‌هایی است و زبان شاعران گشاینده آنند.»^(۱) شعر ناب و حقیقی در پرتو قرآن کریم ظهور کرد و نشو و نما یافت. بویایی و بالندگی شعر فارسی هم مدیون و مرهون قرآن و احادیث رسول اکرم (ص) است زیرا ماندگارترین تعلیمات، جاودانه‌ترین پیام محض در کتاب خداوند بیان شده و شعرای بالغ نظر فارسی برای این حقیقت پی برده و دست یافته‌اند. ذکر یک نکته مهم است که حافظ شیرازی محبوبترین و معروفترین شاعر فارسی زبان است و در ایران، دومین کتابی که بعد از قرآن مجید با تعداد زیاد چاپ شده «دیوان» او است. لسان‌الغیب حافظ قرآن است و این کتاب آسمانی را به قول خودش با «چارده روایت می‌خواند» و در واقع «دیوان» او شرح عرفانی کتاب خداوند بوده و شاعر آن شیرینی و اعجاز کلام را از قرآن کسب نموده و نظر به اعتراف خود او؛ هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک این تعام که من از دولت قرآن کردم

اگر به ادبیات غنی فارسی با تحمل نگریم روشن می‌شود که جان مایه و جوهر آن از دین مبین اسلام نشأت می‌گیرد و اندیشه متفکران و شعرا و عرفا و دانشمندان این قلمرو پهناور از تعالیم متعال ناب اسلامی، احادیث نبوی و ائمه اطهار و در محور آن، قرآن عظیم الشان آب می‌خورد. در واقع اسلام است که به پیکر ادبیات فارسی جان تازه دمیده و کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت باشد و هر کس غیر این می‌اندیشد و در سر باد دارد. از آدم الشعرا رودکی - پدر شعر فارسی - حافظ کل قرآن کریم بدین سو تأثیر اسلام و قرآن را می‌بینیم که در این مورد صدها مجلد کتاب و رساله و از سوی علمای شرقی و غربی تألیف گردیده و ما به تشریح آن نمی‌پردازیم. شعر فارسی توسط اسلام و عرب، پویا و پر بار گردید. چون معلوم است که در هیچ کشور عالم و در هیچ قوم و ملت مانند اعراب، شعر و سخن ارزش بالا و والا نداشت.

در عالم عرب «قبل از اسلام» بازار شعر و مسابقه شعرگویی و شعرخوانی وجود نداشت و شاعر جایگاه رفیع را صاحب بود.

حتی رسول اکرم (ص) شعر را در مقابل دشمنانش، که دین پاک خدا را هجو می‌کردند به شعر گفتن تشویق می‌کرد و بر قدرت و نیروی کلام که قوی‌تر از شمشیر و کمان بود و هست، اعتقاد داشت و به دستور او برای حسان بن ثابت در مسجد مدینه منوره، منبری ساختند که وی در آن جا دشمنان رسول (ص) را هجو می‌نمود. شعر قبل از اسلام، هر چند از لحاظ هنر ظاهری زیبا بود ولی از بعد

سهراب سپهری، از خوش اقبال‌ترین شاعران معاصر است که طنین صدای وی در شعر، دل همه فارسی‌زبانان در جغرافیای ایران تاریخی را تسخیر کرده و به مناطق غیر فارسی زبان نیز راه یافته است آن هم به کمک مترجمان. نوشته زیر را یکی از همدلان تاجیک تدارک دیده و اشعار سپهری را منشأ گرفته از قرآن کریم می‌داند. این نظر را هم در کنار آرای فراوان دیگری که درباره آثار فرزند کاشان خوانده‌ایم، مرور کنیم:

آری، این یک فرضیه بدون اثبات و بی بحث است که جان و بنمایه غزل حافظ از قرآن سیراب می شود و در فرهنگ مردم تاجیکستان هم آمده که اگر زمانی خداوند با قدرت خودش قرآن را از روی زمین برچیند، مردم با غزلیات حافظ نماز می خوانند و به درگاه خداوند دعا و نیایش می کنند. البته این یک اغراق و باور مردمی هست، ولی بر جایگاه شعر بلند و عرفانی حافظ اشارات دارد که زائده معنی های قرآنی است.

از این مقدمه بگذریم و وارد بحث مورد نظر شویم. سهراب سپهری از گویندگان نامور ایران محسوب می شود که بی تردید نام و آثار او مرزهای جغرافیایی و معنوی ایران را در نور دیده، شعرش در سراچه دل هواداران سخن از جمند فارسی ماوا گزیده است. هر چند شعری بودند که با حجم کار و شاید هنر خلاقیت از او پیشی داشتند، ولی نتوانستند آن مقام شامخ سپهری را در جامعه حاصل نمایند و امروز در رسانه های صوتی و تصویری ایران تقریباً بیشتر برنامه ها و گفتارها را ابیات و سروده های این گوینده، حسن آغاز و انجام می بخشند. یعنی وقتی شعر در اذهان مردم جای می گیرد که پیام معنوی در خود داشته باشد و از حکمت برخوردار بود، درست همانند قرآن مجید که سراپا حکمت و معنی و پیام و بشارت است. در غیر این صورت خریداری نخواهد داشت. شعر باید سیمرغ وار طی زمان و مکان کند و به دل های خسته امید و سرور بخشد، و گرنه بهتر است که گفته نشود.

سپهری شاعری بود که اخلاق یک انسان مؤمن و مسلمان را دارا بود. از ریا که فقه اسلامی آن را با شرک برابر می داند، به دور بود و طبق نوشته دوستان و نزدیکان در هیچ یک از نمایشگاه آثار نقاشی اش شرکت نداشت، هرگز حاضر نشد در خصوص آثارش مصاحبه ای انجام دهد و وقتی هم خواستند از زندگی اش فیلم مستندی بسازند، نپذیرفت. از زندگی پر تجمل اروپایی و شهری گذشت (هر چند بارها از او خواستند در لندن و پاریس و تهران زندگی کنند) و آنرا بر دولت یک لحظه در کنار مادر بودن ترجیح داد. همچنان که قرآن تعلیم می دهد: «اگر یکی از دو «یعنی پدر و مادر یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند، به آنها حتی «اوف» مگو و به آنها پر خاش مکن و به آنها سخنی شایسته بگویی» (سوره بنی اسرائیل، آیه ۲۳). یا: «و انسان را نسبت به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم» سوره احقاف، آیه ۱۵. سپهری در یکی از مسافرت ها مادرش را خواب ناخوش می بیند و فردای آن روز عازم ایران می شود. از نزدیکان که به استقبالش آمده بودند، سر اول از حال مادر پرسیان می گردد. خویشانش پاسخ می دهند: «چیزی نیست، خوب شد فقط اندکی کسالت داشت» سپس «خواب من درست بوده» می گوید و با شتاب، سوی منزل مادر، راه پیش می گیرد.

تواضع، ساده زیستی، راستگویی، سخاوت، نکوکاری... که قرآن و فقه اسلامی انسان را بدان فرا

سپهری آن قدر در مطالعه قرآن غرق شده که سرانجام این زبان در او تاثیر عمیق می گذارد حتی در شعر «سوره تماشاشا» با تقلید از کلام خدا به نمره می پردازد: «به تماشاشا سوگند / و به آغاز کلام. / و به پرواز کبوتر از ذهن / و از های در قفس است! ... و به آنان گفتم: / سنگ از آیش کوهستان نیست.

می خواند از خصلت های عمده شاعر بودند که اشاره های فراوانی در این زمینه به مشاهده می رسد و حالا به بیان چند نکته از آثار او می پردازیم. سپهری یک شاعر عارف گونه بود و فعل و خوی عارفان را داشت و طبیعی است که شعر هر شاعر از جهان بینی و روحیه او گواهی می دهد. «هشت کتاب» حاصل عمر ۵۲ ساله شاعر است که به ترتیب عبارتند از «مرگ رنگ»، «زندگی خواب ها»، «آوار آفتاب»، «شرق آندوه»، «صدای پای آب»، «مسافر»، «حجم سبز» و «ما هیچ، ما نگاه» به باور اکثر منتقدین آثارش، شاعر در چهار مجموعه اولیه دچار یک نوع سرگردانی است و هنوز به انسجام فکری و راه مشخص دست نیافته، ولی در «صدای پای آب» است که با گوینده ای روبه رو می گردیم که دارای سبک مخصوص و جهان بینی معین است.

لذا، ابتدا به بعضی نکته های همین منظومه که در واقع قله ایجادیات او را تشکیل می دهد، می پردازیم. ضمناً باید گفت که این منظومه را شاعر «نثار شب های خاموش مادرش» نموده است. شاعر بعد از معرفی خود (اهل کاشانم، روزگارم بد نیست) و روزگار (تکه نانی دارم، خرده هوشی، سر سوزن ذوقی) از مادرش می گوید: مادری دارم بهتر از برگ درخت دوستانی بهتر از آب زلال و از خداوند سخن به میان می آرد: و خدایی که در این نزدیکی ست: لای این شب بوها، پای آن کاج بلند روی آگاهی آب، روی قانون گیاه (۲)

یعنی، سپهری به نوع ادامه دهنده مسیر گویندگان نامور فارسی است که ابتدای هر داستان و قصه... را با نام و ستایش حضرت حق آغاز می بخشیدند. این همان «بسم الله» شاعر است. این که شاعر حضور خدا را در همه اشیاء طبیعت، آب، گل، گیاه، درخت، روشنی، سنگ... احساس می کند، نشان از تبحر او در معانی جاودان قرآن می دهد: «خدا را تسبیح می گویند هر چه در آسمان ها و زمین است. فرمان روایی از آن اوست و حمد سزاوار اوست و او بر همه چیز تواناست!» (سوره تغابن، آیه ۱) «از آن خداست هر چه در آسمان ها، و زمین است. هر که را بخوهد، می آرزود و هر که را بخواهد عذاب می کند و خدا آمرزنده و مهربان است.»

(سوره آل عمران، آیه ۱۲۹)

سپس، خود را معرفی می کند:

من مسلمانم

قبله ام یک گل سرخ،

جانمازم چشمه، مهرم نور،

دشت سجاده من،

من وضو با تپش پنجره ها می گیرم

در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف

سنگ از پشت نمازم پیداست:

همه ذرات نمازم متبلور شده است

من نمازم را وقتی می خوانم

که اذانش را باد، گفته باشد سر گلدسته سرو،

من نمازم را پی «تکبیرة الاحرام» علف می خوانم،

پی «قد قامت» موج.

کعبه ام بر لب آب،

کعبه ام زیر آفاقی هاست

کعبه ام مثل نسیم، می رود باغ به باغ، می رود شهر به شهر.

«حجر الاسود» من روشنی باغچه است

(هشت کتاب، ص ۲۷۲-۲۷۳)

شاعر قبل از هر چیز پیرو آیین پاک اسلام بودنش را ذکر می کند که پایبند عقاید و فرایض دینی است و چنان با طبیعت نزدیک و مأنوس است که هر برگ و هر ذره، برایش معرفت و نشانی از خالق یگانه است و هر جا رو می کند و به هر آفریده که برمی خورد پاره ای از جمال او را می بیند. همچنان که خداوند، در کتاب خود می فرماید: «مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر جایی که رو کنید، همان جا روبه خداست. خدا فراخ رحمت و داناست!» (سوره بقره، آیه ۱۱۵). شاعر آن قدر در اعجاز و صنع آفریدگار غرق گشته که میان او و حق فاصله نمی ماند، گویا با ذات حق پیوسته.

(و اما زارگ گردن به او نزدیکتریم). سوره قاف، آیه ۱۶.

این منظومه را می شود نوعی ارتباط معنوی شاعر با خالق دانست که روح او چنان با قدرت خداوند آمیخته که در هر چه نگاه می کند، او را می بیند، یعنی به معرفت اشیاء دست یافته است. برای رسیدن به معرفت حق و شناخت آفریدگار و صنع و عظمت او، مطالعه و تحمل و تأمل ژرف و عمیق می یابد. تفکر در ذات حق این احساس را می دهد و انسان

بایستی از گرداب نفس و غفلت و حس حیوانی فراتر رود.

زنجیر نفس را پاره سازد تا به کوی معنی راه یابد. خداوند در کتاب خود نیز پیوسته انسان را به نگرستن در آفرینش و تحمل بر آن دعوت می‌کند: «آن که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید. در آفرینش خدای رحمان هیچ خلل و بی‌نظمی نمی‌بینی.

پس بار دیگر نظر کن، آیا در آسمان شکاف می‌بینی؟ بار دیگر نیز چشم باز کن و بنگر، نگاه تو خسته و درمانده به نزد تو باز خواهد گشت»

(سوره ملک، آیه‌های ۳ و ۴)

«به طبیعت اندیشیدن و فکر آن را در سر پروراندن، تجلی عارفانه بسیار ارزشمند در شعر سپهری است - می‌نویسد محقق حجت عماد و می‌افزاید - این تجلی آنقدر گسترده است که به تهای قسمت اعظم شعر سپهری را تشکیل می‌دهد و اگر آن را از شعر او جدا نمائیم، خلاء آن بسیار مشهود است. شناخت طبیعت همراه با جوانب معنوی آن شناخت شعری سپهری را راحت‌تر می‌کند.» (۳)

دعوت سپهری نیز همین خودشناسی و آگاهی و بیداری است که در قرآن مجید ذکر شده:

چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید. وازه را باید شست.

واژه باید خود باد، وازه باید خود باران باشد.

(هشت کتاب، ص ۲۹۲)

ذکر این نکته به موقع است که این مصرع‌ها تقریباً همه روزه از زبان مجری و گویندگان صدا و سیما ایران به گوش می‌رسند و به یک سرود همگانی تبدیل شده‌اند. برخی محققان همین بخش از تفکر شاعر را به دیدگاه عرفای گذشته توأم دانسته‌اند.

از جمله، ضیاءالدین ترابی سهراب شناس مشهور در این خصوص چنین می‌نویسد: «و با یادآوری شست و شو است که به یاد باران می‌افتد و با زبانی کنایی به نوعی زندگی‌رندانه و غنیمت شمردن اکنون و حال اشاره دارد، آن گونه که در آثار برخی از عرفای پیشین و شاعرانی چون خیام آمده است.» (۴)

چنانی گفته شد شعر آن وقت حکمت می‌شود و قلب‌ها را مسخر می‌سازد که پیوند روحانی با عالم بالا داشته است و این سطور، محض، به خاطر برخورداری از پند و اندرز در سر زبان‌ها و عمق دل‌ها نشسته‌اند و فراخوانی است از انسان به سوی خویشتن‌شناسی و خداشناسی و تحول معنی و باطنی. همانند دعوت حافظ که می‌گفت:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم،
فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم
و یا:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی از نو بیاید ساخت و از نو آدمی

باد و باران که مظهر پاکی و زلالی اند برای شاعر جایگاه ویژه‌ای دارند و او سخن را به این دو پدیده الهی تشبیه می‌کند که هر دو از جانب خداوند آمده و

«و اوست آن خدایی که بعد از نومیدی شان باران می‌فرستد و رحمت خود را به همه جا منتشر می‌کند و اوست کارساز و ستودنی!»

(سوره شورا، آیه ۲۸)

اشاره شاعر هم به همین رحمت و مغفرت الهی است و با مهربانی و آموزش پروردگار عالمیان که رحمت او بر غضبش چیره است و همچنان که معلوم است در کتاب خدا شمار آیات رحمت از آیه‌های عذاب بیشتر و آموزش و مغفرت به مراتب بیشتر از کفر است. به گفته مفسرین قرآن، در این کتاب آسمانی، آسانی و سهولت سه چندان سختی و بهشت او مامورتر از دوزخ است.

باران را گاه شاعر به عنوان پله‌ای می‌داند که توسط آن می‌شود بر تارک محبت رسید. البته، اینجا شاعر رمز را به کار می‌گیرد و گوینده می‌خواهد بگوید که اگر راز باران، علت نزول و فواید و منافع آن را پی‌بری، محبت خالق را در ضمیر حاصل توانی کرد:

روی پای تر باران به بلندی محبت برویم

در به روی بشر و نور و گیاه و حشره باز کنیم.

کار ما شاید این است که میان گل نیلوفر و قرن

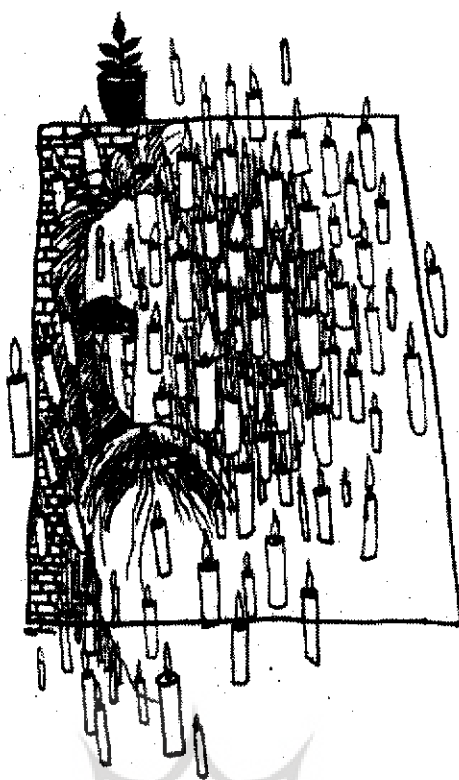
پی آواز حقیقت بلویم.

(همان کتاب، ص ۲۹۹)

این برداشت از طبیعت را بسیاری از ادبیات‌شناسان ستوده و موفقیت کار سپهری ارزیابی کرده‌اند. از جمله محقق، جعفر حمیدی می‌نویسد: «صمیمیت را در اشعار سپهری آشکارا می‌بینیم، زیرا او شاعری است که طبیعت را خوب می‌شناسد. آب و گل، گیاه و درخت و سبزه و سخره و کوه و دشت در شعر او جان می‌گیرند و حرکت می‌کنند و در حقیقت کلام او حرکت طبیعت و رقص اشیا و تبسم و اژه‌ها و انبساط و لطف تصویرها را در خود جمع کرده است.» (۵)

این گونه پرستش اشیا طبیعت نیز از آن منشاء می‌گیرد که شاعر نقاش هم بود و بعضی حوادث و لحظه‌های نامرئی‌ای را می‌دید که شاید از نظر دیگران پنهان مانده‌اند. همین آمیزش هنر شاعری و نقاشی او را به سوی این موفقیت سوق داده است. در این باره، اشاره‌های زیاد پژوهشگران را می‌توان آورد. چنانچه، محمد حقوقی می‌نویسد: «... او عاشق طبیعت است و آنچه را که به روی زمین و بر این خاک است، دوست دارد. چیزهای بدش را نیز تسلیم است. تسلیم عاشقی به معشوقی که عیب‌هایش نیز زیباست. منتها شاعر، چنین عشقی را تنها برای خود نمی‌خواهد، برای همگان می‌خواهد. چرا که شاعری داعی است و پیام‌آور و اهل پیام و دعوت. او می‌خواهد همه کس، همه چیز را جلدی بگیرد.» (۶)

می‌دانیم که منبع باران آب است. آب که نظر به تعالیم قرآن تمام جانزاد از آن آفریده شده است: «آیا کافران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند، ما آنها را گشودیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟» (سوره انبیا، آیه ۳۰). «و



بوی او را به مشام می‌رسانند. نگرید، قرآن کریم چه می‌فرماید: «ندیده‌ای که خدا ابری را آرام به حرکت درمی‌آورد، آنگاه پاره‌های آن را به هم می‌پیوندد، سپس آنرا افشرد و متراکم می‌کند، آنگاه می‌بینی که باران از دل آن فرو می‌ریزد و نیز از میان کوهواره‌ای (ابره‌های آسمانی) تگرگ فرو می‌فرستد که هر جا خدا بخواهد آن را می‌رساند و از هر جا بخواهد باز می‌داردش و گویی پرتو برق (ابرها) می‌خواهد چشمان را از بین ببرد» (سوره نور، آیه ۲۳)

و باز ادامه می‌دهد شاعر:

چترها را باید بست

زیر باران باید رفت

فکر را، خاطره را، زیر باران باید برد

با همه مردم شهر، زیر باران باید رفت

دوست را زیر باران باید دید

عشق را، زیر باران باید جست

زیر باران باید با زن خوابید

زیر باران باید بازی کرد

زیر باران باید چیز نوشت، حرف زد، نیلوفر کاشت
(هشت کتاب، ص ۲۹۲)

باران رحمت الهی است و شاعر در این بند به وفور از باران کار می‌گیرد و باید گفت این واژه از مفاهیم مورد توجه سپهری است و بی‌سبب نیست، زیرا باران چون رحمت الهی در قرآن یاد می‌شود: «آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان باران فرستاد و زمین پرسبزه گردید؟ هر آینه خدا باریک‌بین و آگاه است!» (سوره حج، آیه ۶۳)

اوست آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و
عرش (تدبیر) او (پیش از آن) پر آب بود
(سوره هود، آیه ۷)

طبق این آیات همه موجودات منشاء هستی خود را
از آب گرفته اند و آیات دال بر اینند که قبل از پیدایش
جهان از آسمان‌ها گرفته تا زمین آب پدید آمده است.
و نظر به تعبیر مفسرین محترم قرآن نخستین موجود
زنده تنها از آب پاشیده شد. همان بلر اولیه ای که به
صورت حیوان ساده تک سلولی شکل گرفت و به
سوی جاندارانی که اعضای پیچیده با پیش از یک
میلیون سلول پیش رفت. سپهری از این نکته جالب
قرآنی آگاه بود و بیهوده نیست که آب را زیاد ستایش
می کند. حتی برخی تحلیل گران آثارش او را «شاعر
آب» عنوان کرده اند. در شعر او آب نماد پاکی،
مصفاایی و بی آلاچی است که شاعر بر راز این
سرچشمه حیات آگاه بودنش را تأکید می کند:

من به آغاز زمین نزدیکم
نبض گل‌ها را می گیرم.

آشنا هستم با سرنوشت تر آب، عادت سبز درخت
(هشت کتاب، ص ۲۸۷)

از تمام موجودات طبیعت آب بیشترین اهمیت و
جایگاه را در نزد شاعر دارد، جایی که می گوید:

رخت‌ها را بکنیم
آب در یک‌قلمیست

(همان کتاب، ص ۲۹۲)

و یا گاه می خواهد طراوت را از او وام گیرد:

لب دریا برویم
نور در آب بیندازیم
و بگیریم طراوت را از آب

(همان کتاب، ص ۲۹۵)

کعبه و معبود او با آب ارتباط دارد (و خدایی که در
این نزدیکی است... روی آگاهی آب... کعبه ام بر
لب آب) از خواننده می خواهد از پاکی و روانی او
بیاموزد (در تب حرف، آب بصیرت بنوشیم) - از
شعر «متن قدیم شب»، ص ۴۳۵، برای شاعرانی
که لحن آب را می فهمد بزرگ است و در شعر
«دوست» (برای فروغ فرخ‌زاد) منظور شاعر همین
است:

بزرگ بود

و از اهالی امروز بود و با تمام افق‌های باز نسبت داشت
و لحن آب و زمین را چه خوب می فهمید

(هشت کتاب، ص ۳۹۸)

و بالاخره قله این موضوع شعر «آب» (از منظومه
«حجم سبز») است که شاعر تمام بساط خود را روی
طبق اخلاص می گذارد و صمیمانه ترین حرف‌ها را
بیان داشته، ضمناً، از خواننده تقاضا دارد در حفظ
این موجود میرا تلاش کند. گاهی آب را شاعر به
معنی زندگی هم به کار می برد:

آب را گل نکنیم

در فرو دست انگار کفتری می خورد آب

یا که در بیشه دور سیره ای پر می شوید

یا در آبادی کوزه ای پر می گردد

آب را گل نکنیم

جانمازم چشمه، مهرم نور

«حجر الاسود» من روشنی باغچه است

... من صدای نفس باغچه را می شنوم

و صدای ظلمت را، وقتی از برگ می ریزد

و صدای سرفه روشنی از پشت درخت

معلوم است که خداوند نور زمین و آسمان هاست و

سوره ای در قرآن (سوره ۲۴) نیز با این نام است.

نور (به معنی روشنی). چند آیه شریف از این سوره

مبارکه: «خدا نور آسمان‌ها و زمین است که در آن

چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه ای و آن آبگینه

چون ستاره ای درخشانند. از روغن درخت زیتون

که نه خاوری است نه باختری افروخته باشد. روغنش

روشنی بخشد، هر چند آتش بدان نرسیده باشد،

نوری افزون بر نوری دیگر. خدا هر کس را بخواهد

بدان نور راه می نماید و برای مردم مثل‌ها می آورد.

زیرا به هر چیزی آگاه است!» (آیه ۳۵)

«آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت دارد

ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد می شود و او را

هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند.» (آیه ۳۶)

«یا همانند تاریکی هاست در دریای ژرف که موجش

فرو پوشد و بر فراز آن موجی دیگر و بر فرازش ابری

است تیره، تاریکی‌هایی هر فراز یکدیگر، آن سان

که اگر دست خود بیرون آرد، آنرا نتواند دید. و آنکه

خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد، هیچ

نوری فراراه خویش نیابد.» (آیه ۴۰)

یعنی نور و روشنی که تمام موجودات و مخلوقات

و جانداران رو به آن دارند، مظهر خدایی است و

آفتاب که چراغ عالم محسوب می یابد. اگر نمی بود

کوره زمین به گفت دانشمندان به یک سانتیمتر مربع

تبدیل می یافت. در برخی کتاب‌ها هم اشاره شده که

خداوند به صورت نور ظهور می کند. خداوند در

روز خورشید و در شب ماه و ستارگان را آفرید، تا

مخلوقات را موجب ادامه بقا گردد و بدون نور و

روشنی نیز حیات معنی ندارد. سپهری هم به همین

عقیده اعتقاد دارد. و بدانیم اگر نور نبود، منطبق زنده

پرواز دیگرگون می شد.

(همان کتاب، ص ۲۹۴)

خلاصه وجود خود را با آب و روشنی و گل توام

می داند که در واقع این چهار - انسان، نور، آب، گیاه

عنصرهای مهم زندگی هستند که بدون وجود هم

ناقص و معلولند:

ابری نیست.

بادی نیست.

می نشینم لب حوض:

گردش ماهی‌ها، روشنی، من گل آب.

پاکی خوشه زیست.

... نور در کاسه مس چه نوازش‌ها می ریزد!

... من پر از نورم و شن

پریم از سایه برگی در آب:

چه درونم تنهاست.

«روشنی، من، گل آب» هشت کتاب، (ص ۳۳۶)

□ سپهری، شاعر عارف گونه بود و

فعل و خوی عارفان داشت و طبیعی

است، شعر هر شاعر از جهان بینی

و روحیه او گواهی دهد.

تواضع، ساده زیستی، راستگویی،

سخاوت، نکوکاری

از خصلت‌های عمده شاعر بود.

شاید این آب روان می رود پای سینه‌اری، تافرو شوید
اندوه دلی، دست درویشی شاید نان خشکیده فرو برده

در آب

(... چه گوارا این آب!

چه زلال این رود!

مردم بالا دست چه صفایی دارند!

چشمه‌هاشان جوشان، گاوهاشان شیرافشان باد!

... مردمان سررود آب را می فهمند،

گل نکردنش، مانیز

آب را گل نکنیم.

(همان کتاب، ص ۳۲۷-۳۲۵)

دنبال هم شاعر سه بار تأکید دارد که «آب را گل

نکنیم». شاعر می داند که آب زندگی است و مخلوق

خداست و بدون آب حیات شکل نمی گیرد و

بی معنی است. آب برای او معلم است که

بخشاینده‌گی و روانی، عفو، زلالی، صفا و

جاودانگی را می آموزد. در فرهنگ مردم هم آب

جایگاه مقدسی دارد اعتقادی هست هر که به آب

تف، شاشه ادرار، سرگین گاو و خر، پسمانده حمام

و... بریزد کور می شود و از دعاها مشهور است که

می گویند:

خداوند به تو عمر آب دهد که مرادی مرگی و ابدیت

است. آب گذشته از جایگاه قدسی اش ماده ای است

که هر پلیدی و نجاست را پاک می کند و مصفا

می سازد و انسان یا هر چیز دیگر با آن طاهر می شود.

یعنی آب، مرادف پاکیزگی و منزهی است. و اما نور

و روشنی که سپهری برای آنها ارزش قابل توجهی

قائل است:

نور ارزنده ترین سوغات شاعر است. زمانی که به عنوان نجات بخش بشر در شعر ظهور می کند و وعده اش این است که مهمتر از همه نور می آرد و ظلمت را از میان می برد:

روزی

خواهم آمد.

و پیامی خواهم آورد

در رگ ها نور خواهم ریخت.

رهگزاری خواهد گفت: راستی را، شب تاریکی است.

کهکشانی خواهم دادش،

... من گره خواهم زد، چشمان را با خورشید، دلها را با عشق، سایه ها را با آب، شاخه ها را با باد.

... آشتی خواهم داد

آشنا خواهم کرد

راه خواهم رفت

نور خواهم خورد

دوست خواهم داشت.

(«و پیامی در راه»)

(هشت کتاب، ص، ۳۴۱-۳۴۸)

شاعر نور و خورشید را مهم ترین نیاز بشر و جهان می داند. این است که هدیه خویش را به منتظرانش از نور تهیه نموده است. و در جایی هم شاعران آن باشعورترین و آگاه ترین افراد هر جامعه را به منزلت چراغی می داند که مسوول هدایت بشراند:

پشت دریاها شهری است

که در آن وسعت خورشید به اندازه چشمان سحر خیزان است

شاعران وارث آب و خرد و روشنی اند

(«پشت دریاها» همان کتاب، ص، ۳۶۵)

پیمان آزاد ادبیات شناس و منتقد در مورد این تشبیه سپهری بر این نظر است که این سه مفهوم - خرد، آب و روشنی حکایت از آینه دارند، زیرا آینه قضاوت نمی کند و ما را هر طور که هستیم، به ما می نمایاند. او می نویسد: «خرد آینه ای است از هوش و شعور ما که شرطی نیستند و می توانند حافظ آب و روشنی ذهنی ما باشند. این خود همان روشنی ای است که زلالی آنرا زبان تاریک کرده است. اکنون شاعر می خواهد که با «خرد» راه را بر کژتابی های زبان ببندد. جوهر تفکر سهراب در همین مصرع تجلی کرده است.» (۷)

چنانی گفته شد سپهری یک انسان متدین بود و عبادت را هرگز ترک نمی کرد. طوری خود او ذکر نموده: «پنهانی به اتاق آبی می رفتم. نمی خواستم کسی مرا بباید. عبادت را همیشه در خلوت خواستم. هیچ وقت در نگاه دیگران نماز نخوانده ام. (مگر وقتی که بچه های مدرسه را برای نماز به مسجد می بردند و من میانشان بودم)» (۸)

شاعر کار یک مسلمانی را انجام می داد که پایبند فرموده های قرآن و احادیث است. چون در کتب معتبر اسلامی به وفور تأکید شده که عبادت را خالصانه و تنها به خاطر خدا انجام دهید. همچنان که امام محمدغزالی گفته: «بدان که ریاکردن به

بسیاری از منتقدین همین تأثیر نجیب قرآن را بر زبان آثار سپهری ذکر نموده، بلاغت و ملاحظت و نزاکت زبان آثار او را مدیون و مرهون همین کتاب مقدس دانسته اند. از جمله دکتر محمدرضا کدکنی در مقدمه «حجم سبز» سپهری چنین می نویسد: «مجبئی که سهراب به دنیای شعر نو کرده این است که این دنیا را با زبان قرآن نزدیک کرده است، بدون این که خود هیچ گونه ادعایی مبنی بر مذهبی بودن شخصیتش داشته باشد» (۱۱)

کریم فیضی نویسنده ایرانی نیز در صحبتی در مورد جایگاه سپهری در شعر معاصر ایران در تأیید این نکته افزوده است: «سهراب زبانی نزدیک به قرآن دارد، کسی که زبانش با قرآن مانوس باشد شخصیت قرآنی نیز خواهد داشت. البته این که می گوئیم زبان سهراب زبان قرآن است بدین معنی نیست که او مانند قرآن حرف زده است، بلکه نگاهی قرآنی به زندگی و جهان دارد و به صورت غیر مستقیم اسلوب قرآن را به دنیای شعر وارد و مکتوب کرده و این کار بسیار مهمی است» (۱۲)

سپهری آن قدر در مطالعه قرآن غرق شده که بالاخره این زبان در او تأثیر عمیق می گذارد. حتی در شعر «سوره تماشاش» با تقلید و پیروی از کلام خدا به زمزمه می پردازد:

به تماشا سو گند

و به آغاز کلام او به پرواز کبوتر از ذهن

واژه ای در قفس

... و به آنان گفتم:

سنگ آرایش کوهستان نیست

همچنانی که فلز، زیوری نیست به اندام کلنگ.

در کف دست زمین گوهر ناپیدایی است

که رسولان همه از تابش آن خیره شدند.

پی گوهر باشید.

لحظه ها را به چراگاه ببرید

... سر هر کوه رسولی دیدند

ابر انکار به دوش آوردند

باد را نازل کردیم

تا کلاه از سرشان بردارد

خانه هاشان پر داوودی بود،

چشمشان را بستیم.

دستان را نرساندیم به سرشاخه هوش

جییشان را پر عادت کردیم

خوابشان را به صدای سفر آینه ها آشفتم

(سوره تماشاش، هشت کتاب، ص، ۳۷۳-۳۷۶)

پژوهشگران دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و کامیار عابدی تأکید کرده اند که «این سخن سپهری نیست، بلکه سخن خداوند است، در واقع ترجمه ای است اشاره وار یا اقتباسی است شاعرانه از این آیه قرآن کریم که «و همچنان که در آغاز به آن ایمان نیاورند این بار نیز در دل ها و دیدگان شان تسرف می کنیم و آنان را سرگردان در طغیان شان رها می سازیم» (سوره انعام، آیه ۱۱۰) (۱۳)

همچنان که خداوند در کتابش به خورشید، ماه، صبح، کوه... سو گند یاد می کند سپهری به تماشا

طبق آیات ۳۰ سوره انبیاء و ۷

سوره هود، منشأ موجودات از آب است.

سپهری از این نکته جالب قرآنی

آگاه بود. بیهوده نیست

که آب را زیاد ستایش می کند.

برخی از تحلیل گران آثارش او را

«شاعر آب» معرفی کرده اند.

سپهری آب را نماد پاکی،

مصفاایی و بی آلائی می داند.

طاعت های حق تعالی از کبائر است و با شرک نزدیک است و هیچ بیماری بر دل پارسیان غالب تر از این نیست که چون عبادتی کنند خواهند که مردمان از آن خبر یابند و در جمله پارسیایی ایشان اعتقاد کنند. و مقصود از عبادت اعتقاد مردمان بود، خود نه عبادت بود، پرستیدن خلق بود و آن شرک بود و دیگری را با حق تعالی شریک کرده باشد اندر عبادت خویش» (۹)

قرآن کریم نیز ریاکاران را همواره نکوهش کرده است: «پس هر که دیدار خداوند خویش امید می دارد، پس کار کند کار نیک و شریک قرار نهد در پرستش پروردگار خویش کسی را» (سوره کهف، آیه ۱۱۰) سپهری هر چند به آیین بودا آشنایی داشت و در جای جای آثارش به آن اشاره های زیاد دارد، ولی مسلمانی اش را بر دیگران ادیان ترجیح می دهد. جایی که می گوید:

قرآن بالای سرم، بالمش من انجیل، بستر من تورات

و زبر پوشم اوستا

می بینم خواب

بودایی در تیلو فرآب

(شکوی، هشت کتاب، ص، ۲۳۸)

همین که شاعر قرآن را بالای سرمی گذارد دلالت بر جایگاه ویژه قرآن در نزد شاعر دارد، ولی روی هم رفته شاعر اهل کتاب را نیز احترام می کند و کتب آنان را که همگی از سوی خداوند فرستاده شده اند، اعتراف و احترام دارد. ناگفته نماند که نظر به نوشته طهوری ناشر آثار شاعر سپهری، او «همیشه در جیب خود قرآن کوچکی را حمل می کرد.» (۱۰)

سوگند یاد می کند و از آن پدیده هایی یاد می آورد که در قرآن بارها ذکر آنها رفته: باد می فرستیم، باران بر آنها بارانندیم... شاعر آنچنان شیفته کلام الهی است که شاید بدون اختیار این حرف ها از زبانش بیرون آمده باشند.

چون خود شاعر بارها از این طغیان دل در راه معرفت حق یاد می کند. آنجا که:

«خانه دوست کجاست؟» در فلق بود که پرسید سوار آسمان مکئی کرد.

... نرسیده به درخت.

کوچه باغی است که از خواب خدا سبز تر است و در آن عشق به اندازه بره های صداقت آبی ست ... پس به سمت گل تنهایی می پیچی، دو قدم مانده به گل...

(نشانی هشت کتاب، ص ۳۵۸)

می گوید، منظورش همان خداوند است که برای رسیدن به وصال او باید طی مراحل هفت گانه تصوف نمود. و جایی هم شاعر چنان تشنه دیدار خداست که مستانه وار صدا درمی دهد: دیدم در چند متری ملکوتم.

(نزدیکدورها همان کتاب، ص ۴۱۵)

شب سرشاری بود رود از پای صنوبرها به فراترها می رفت

دره مهتاب اندود و چنان روشن کوه که خدا پیدا بود (از روی پلک شب، کتاب مذکور، ص ۳۳۴)

باد می رفت به سر وقت چنار
من به سر وقت خدا می رفتم

(پیغام ماهی ها، کتاب مذکور، ص ۳۵۷)

سپهری در سراغ معشوق گاهی مانند مولانا به سرودن می آید و خود را تسلیم او می سازد و انسان را همچون نی می داند که فقط نفس خداوندی او را به جنبش و تکلم در می یارد، در غیر این صورت مخلوق بی روح و بی جان خواهد بود. آهنگ و وزن غزلیات مولانا نیز آشکارا در این ابیات مشهود است:

من سازم: بندی آوازم، بر گیرم. بنوازم. بر تارم زخمه
«لا» می زن، راه فنا می زن

من دودم: می پیچم، می لغزم، نابودم

می سوزم، می سوزم: فانوس تمنایم. گل کن تو مرا و در آ

آئینه شدم، از روشن و از سایه بری بودم. دیو و پری آمد

دیو و پری بودم. دربی خبری بودم

(شورم را همان کتاب، ص ۲۳۷-۲۳۸)

اینجا گذشته از جنبه جهان بینی عرفانی عمیق و قوی شاعر هنر او را به تماشا می نشینیم و آن احساس لطیف او بی اختیار به خواننده هم سرایت می کند و به نظر دانشمندان هنر محض و اصیل همین است: «مرد هنرمند بر سطح رفیع ترین جهان بینی عصر خویش جای داشته باشد و احساسی را تجربه کرده باشد و رغبت و اشتیاق و فرصت انتقال آنرا داشته

میلادی - نیمه دوم قرن چهاردهم هجری قمری می زیست و تقدیر برای او این گونه رقم زد که شاعر، نقاش و عارفی نوین شد، عارفی پاک، شاعری فروتن و نقاشی گوشه گیر» (۱۶)

البته، این معنی از سوی چندین محقق دیگر هم تأیید شده و دلایل فراوانی در اثبات این امر آورده اند که شرح آنها ملال خواننده را شاید آورد. و سپهری هم که «قرآن بالای سر» دارد به حقایق فرموده های خداوند ایمان داشت و عمل می کرد. این است که شعرش قلب ها را تسخیر ساخته، به جاودان می پیوندد و همه روزه تعداد شیفتگان اشعارش می افزاید.

سپهری در سراغ معشوق گاهی مانند مولانا به سرودن می آید و خود را تسلیم او می سازد و انسان را همچون نی می داند که فقط نفس خداوندی او را به جنبش و تکلم در می یارد، در غیر این صورت مخلوق بی روح و بی جان خواهد بود.

کتابهای بی نوشت

- ۱- ملدپور، محمد، حکمت معنوی در هنر اسلامی، سوره مهر، تهران، ۱۳۸۴ ش، ص ۴۱.
- ۲- سپهری، سهراب، هشت کتاب، انتشارات، طهوری، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۳- عماد حجت، به باغ همسفران، انتشارات کتاب خوب، تهران، ۱۳۷۸ ش، ص ۳۳۱.
- ۴- ترابی، ضیاءالدین، سهرابی دیگر، دنیای نو، بهار ۱۳۷۹، ش. ص ۱۲۸.
- ۵- باغ تنهایی، یادنامه سهراب سپهری، نگاه، تهران، ۱۳۷۶، ص ۶۰.
- ۶- حقوقی، محمد، شعر زمان ما، نگاه، تهران، ۱۳۸۱، ص ۴۸.
- ۷- آزاد، یمان، در حسرت پرواز، نشر پیکان، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۷۸.
- ۸- سپهری، سهراب، اتاق آبی، نگاه (به کوشش پروانه سپهری) تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۲.
- ۹- غزالی، ابو حامد امام محمد، کیمیای سعادت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸، جلد ۲، ص ۲۰۷.
- ۱۰- خیرگزاری مهر، سایت اینترنتی WWW.JSPSP.IR
- ۱۱- باغ تنهایی، یادنامه سهراب سپهری، نگاه، تهران، ۱۳۷۶، صص ۵۷-۵۰.
- ۱۲- خیرگزاری مهر.
- ۱۳- عابدی، کامیار، از مصاحبت آفتاب، نشر «روایت» تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۲۸.
- ۱۴- تولستوی، لوئن، هنر چیست؟ (ترجمه کاره دهگان)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۰۲۷.
- ۱۵- عابدی، کامیار، از مصاحبت آفتاب «روایت»، تهران، ۱۳۷۵، ص ۶۳.
- ۱۶- همان ص ۵۹

باشد... هنر هدفی دارد و آن سرایت دادن احساسی هنرمند به انسان هاست، احساسی که خود هنرمند آنرا آزموده و تجربه کرده است» (۱۶)

به هر صورت، سپهری همچنان که یک شخصیت اسلامی بود شعر نشأت گرفته از این جهان بینی اش را به پیشگاه خواننده ارائه می نماید. این است که چکامه های او صمیمی، بی پیرایه و حکمت بار و دلنشینند، زیرا ثابت شده که هر شاعر یا هنرمندی انس و الفتی با قرآن دارد و در پرتو این کتاب الهی به خلق آثار چه در نظم و نثر، چه در موسیقی یا تئاتر و درام، مجسمه سازی، معماری... دست می زند خداوند به او کرامت و برکت عطا می کند و هنر هم اگر در خدمت حق و نیروهای رحمانی باشد کامیاب و موفق است و اگر فاقد حق و وابسته مخلوق باشد، بی ارزش خواهد بود، زیرا فرموده خدای متعال است که: «و تا دانش یافتگان بدانند که قرآن به راستی از جانب پروردگار توست و بدان ایمان بیاورند و دل هایشان بدان آرام گیرد. و خدا کسانی را که ایمان آورده اند، به راه راست هدایت می کند.» (سوره حج، آیه ۵۴)

«و قرآن برای پرهیزکاران پندی است» (سوره حاقه، آیه ۴۸).

همچنین، ذکر یک نکته بجاست که بسیاری از منتقدین و سهراب شناسان سپهری را همچون یک «عارف دوران نو» (۱۵) می شناختند که «اگر چند قرن زودتر به دنیا می آمد ممکن بود عارف و شاعری مثل عطار یا بایزید یا نظیر ابو سعید ابوالخیر از آب در می آمد. اما او ظاهر ادر سال های میانه قرن بیستم